بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 11/9 /1386

برای اثبات مفهوم شرط به آنها استناد شده است یکی از تقریبات تمسک به اطلاق جمله شرطیه بود با این تقریب کهما در واقع بعد از اینکه علیت شرط را به هر بیانی استفاده کردیم ما از اطلاق شرط استفاده میخواهیم کنیم علیت انحصاریه داشتن را، گفتند چون اگر قرارباشد شرط علیت انحصاریه نباشد علت دیگری هم بتواند جایگزینش شود آن علت دیگر اگر سابق بر این شرط باشد یا مقارن با این شرط باشد این شرط را از علیت تامه خارج میکند و فرض این است که ما برای شرط علیت تامه قائل هستیم این محصل تقریب بود مرحوم آقای شیخ در پاسخ این تقریب یک نکته ای را متعرض میشوند حالا من قبل از اینکه به پاسخ بپردازم آن نکته را ابتدا عرض بکنم تا بعد به پاسخ برسیم ایشان میفرمایند این تقریب اساسا در صورتی اشکال پدید می آورد که ما در اینگونه مواردی که اسباب متعدد است قائل به وحدت مسبب میشود یک بحثی است در اصول بحثی که آینده طرح میشود اگر چند تا سبب جمع شوند آیا اصل اولی تداخل اسباب است اصطلاحا میگویند یعنی این اسباب همه یک مسبب ایجاد میکنند فرضا یک دلیل گفت إذا مسست میتا فاغتسل یک دلیل دیگر گفت إذا أجنبت فاغتسل اگر هم اجناب حاصل شد و هم مس میت حاصل شد اصل اولی این است مسبب اینها یک شی است یا مسبب اینها دو شی است اصل اولی تداخل اسباب است یا نیست،خوب این بحث مفصلی است که آنجا می آید ایشان میگویند این اشکال در صورتی مطرح میشود که ما در آن بحث قائل به تداخل اسباب شویم مسبب واحد را در این اسباب متعدد قائل شویم اگر مسبب متعدد شود طبیعتا این اشکال نمی اید دیگرچون هر یک از این سببهایی که ما در نظر گرفتیم مسببی را اقتضا میکند غیر از مسبب دیگری و هردو نسبت به مسببشان علت تامه هستند. مرحوم آقای صدر اینجا تقریبی که میخواهد کند چیز دیگری اضافه کرده است که در واقع قسمتی از همان بحث آینده است همان تقریبی است که برای تداخل اسباب ذکر میشود ایشان در واقع اینگونه ذکر کردند اگر ما علیت انحصاری برای این شرط قائل نشویم ممکن است که دو تا علت وجود داشته باشد این دو تا علت اگر با همدیگر اجتماع کنند یا ما قائل میشویم که معلول با وجودی که یکی است هردو علت درونش تأثیر میکنند علت تامه اش هستند خوب لازمه اش این است دو تا علت تامه بر یک معلول بیاید یا میگوییم هر یک از این علتهل فردی از معلول را غیر از فرد دیگر به دنبال می آورد در همان مثال إذا مسست میتا فاغتسل مس میت یک فردی از وجوب غسل را می آورد که إجناب فرد دیگری را به دنبال می آورد نه همان فرد را ،لازمه اش اجتماع مثلین بر متعلق واحد است این اجتماع مثلین بر متعلق واحد یکی از اشکالاتی است که در بحث تداخل اسباب و مسببات و آن بحثها مطرح میشود تقریبی است برای اینکه باید بگوییم تداخل اسباب پیش می آید مرحوم آقای شیخ دیگر بحثش را اینجا نکرده است و موکول کرده است به آنجا بنابر تداخل اسباب بحث را دنبال کرده است آن خودش یک بحث جدی است که مبنا درست هست یا مبنا درست نیست آقای هاشمی اینجا در حاشیه یک صحبتهایی دارند ان بحثش را حالا بعدا بحث میکنیم و آن بحثها به یک نکته دیگری هم اینجا وابسته میشود یعنی در واقع اگر ما قائل به تداخل اسباب شویم معنایش این است که این شرط را وشرط بدیلش را اسباب برای سنخ الحکم میدانیم یعنی در واقع میگوییم یک حکم وحدانی اینجا در حال اجتماع بیشترمتصور نیست که حکم وحدانی را یا باید مستند به این شرط باشد یا مستند به ان شرط یا مستند مجموع من حیثهما و از این جور صحبتها را مطرح بکنیم و إلا اگر گفتیم هر یک از این شرطها فردی از افراد آن وجوب را به دنبال می آورد ولی خوب دیگر این بحثها اصلا پیش نمی آید ما نسبت به این زاویه بحث هم غمض عین میکنیم که آیا لازمه این تقریب انتفائ سنخ الحکم است یا انتفائ شخص الحکم است آن به بحثهای تبدیل اسباب و تبدیل مسببات وابسته است به نظر میرسد اینجاها حالا اجمالا عرض کنم انتفائ سنخ الحکم نیست انتفائ شخص الحکم است حالا فعلا نمیخواهیم بحث کنیم صورت مسئله را یک مقدار منقح تر میکنیم یعنی صورت صورت اصول موضوعیه ای که اشکال را روی آن اصول بحث میکنیم فرض این است که در واقع این شرط علت تامه برای سنخ الحکم است علت تامه نه علت تامه برای شخص الحکم ،ما در بحث تداخل اسباب قائل به تداخل میشویم این بحث را دنبال میکنیم که حالا خود این مبانی در جای خودش باید بحث شود. مرحوم آقای صدر اینگونه می فرمایند که این اشکال در صورتی است که آن سبب محتمل دیگر غیر از شرط ما امکان اجتماع با شرط ما را داشته باشد ولی اگر یک شی ای باشد که امکان اجتماع نداشته باشد دیگر این اشکالات پیش نمی آید چون هیچ وقت با این مجتمع نمی شوند که آن بحثها پیش بیاید که در صورت اجتماع علیت ،علیت به اصطلاح جزالعلة میشود که آن بحثها رابکنیم حالا من یک مثالی را برای شما بزنم اگر پیراهن کسی آبی باشد حق ورود به مجلس دارد احتمال دارد که اگر پیراهنش زرد هم باشد حق ورود داشته باشد پیراهن آبی بودن وپیراهن زرد بودن امکان اجتماع ندارد بالاخره این پیراهن رو یا زرد است یا آبی .حالا مثالهای روشنتری را بگوییم یا اگر سفید پوست باشید حق ورود به این رستوران را دارید ممکن است زرد پوستها هم حق ورود داشته باشند این مشکلی پیش نم اید یعنی هیچ وقت هم سفید پوست هم زرد پوست معنا ندارد آن شخص مورد نظر یا سفید پوست است یا زرد پوست هیچ وقت سفید پوستی و زرد پوستی با همدیگر اجتماع ندارند ومشکل خاصی هم پیش نمی آید البته ایشان اینگونه تعبیر میکند امکان اجتماع نداشته باشند یک صورت دیگر هم این است که امکان اجتماع داشته باشند خارجا مجتمع نشوند هیچ وقت خارجا هم مجتمع نشوند آن هم باز مشکلی پیش نمی آید یک نکته دیگری هم در مورد این مطلب عرض بکنم که گاهی اوقات ممکن است دو تا شئ باشند با همدیگر امکان اجتماع داشته باشند ولی اگر علیت یکی از آنها متوقف باشد بر عدم اجتماع با دیگری یعنی در فرض اجتماع علیت نداشته باشد حسه ای از علیت داشته باشد که منفرد از او باشد یکی از اینها چنین باشد که حسه ای اش علیت داشته باشد آن به اصطلاح سببی که احتمال میدهیم،احتمال بدهیم که شرط تاثیر علی اش منفرد بودن ازاین باشد خوب اینجا هم میگوید اینها هیچ وقت با همدیگر اجتماع نمیکنند بما هو علة ذاتشان با همدیگر اجتماع پیدا میکنندولی آن بما هو علة دیگر باهم اجتماع پیدا نمی کنند که این مشکلات پیش بیاید اگربا هم اجتماع کنند دیگر اجتماعشان اجتماع علتین نیست اجتماع یک علت و غیر علت است آن هم داخل در این قسمی است که مرحوم آقای صدر میگویند ان دو تا شی ای که امکان اجتماع ندارند یا ذاتا امکان اجتماع نداشته باشند یا به وصف علیت امکان اجتماع نداشته باشند همه اینها داخل در این اقسامی است که مرحوم آقای صدر گفتند در واقع این دلیلی که اقامه شده نفی اینگونه احتمالات را نمیکند علیت انحصاری نسبت به اینگونه موارد ندارد. خوب این یک اشکال. اشکال دوم اشکالی است که درکلام آقای صدر است محصل کلام مرحوم آقای شیخ هم است و حالا من با تقریبی که یک مقدار تفاوت که روحش همان کلماتی است که در حرفهای آقایان است منتها شاید یک مقداری شیوه تعبیرات متفاوت باشد با تعبیرات آقایان. آن این است که ما اساسا به چه بیانی علت تامه بودن شرط را برای جزا اثبات کردیم اینکه علت، علت تامه است اصل علیت را اینکه علت شرط برای جزا است مثلا مستند به وضع یا مستند به بیانی که مرحوم آقای نایینی فرموده است تطابق بین مقام ثبوت و اثبات آن را بعدا در موردش صحبت میکنیم، اما اینکه علت ،علت تامه است نکته علت تامه بودنش این است که اگر شرط علت ناقصه باشد علت ناقصه با معلول الزاما همیشه همراه نیست و جمله شرطیه وضعا دلالت بر ثبوت عندالثبوت میکند جمله شرطیه میگوید که هر وقت شرط بود جزا هم مترتب است اگر اطلاق داشته باشد همین منطوق جمله معنایش این است که هر وقت شرط باشد باید جزا باشد اگر قرار باشد این جمله صادق باشد که هر وقت شرط باشد جزا باشد باید علت تامه باشد چون علت ناقصه همیشه با جزا همراه نیست علت ناقصه اگر با سایر علل همراه باشد با جزا ملازمه دارد مسئله استلزام الشرط للجزا اگر بخواهد به طور همیشگی صادق باشد باید شرط علت تامه باشد تقریب این است در واقع خوب اگر این تقریب باشد،این تقریب اقتضا نمیکند که شرط خودش علت تامه باشد اگر شرط ملازم با علت تامه هم باشد بازهم این صادق است اگر یک جزءالعلتی باشداگر این تحقق پیدا کند سایراجزا هم تحقق پیدا میکنند خارجا اینگونه باشند خوب قطعا معلول هم تحقق پیدا میکند با اطلاقش هم منافات ندارد اگرخارجا همچین چیزی را فرض بکنیم بنابراین اگر مثلا شرط جزء اخیر علت تامه باشد به این وصف ، وصف جزء اخیر علت تامه معنای جزء اخیر بودن یعنی چی؟ یعنی سایر اجزاء موجود است خوب طبیعتا جزا هم متفرّع هست هیچ مشکلی نیست یا شرطی باشد که جزء اخیر نباشد جزء اول باشد ولی اینجوری است که هر وقت این جزء تحقق پیدا میکند سایر اجزا هم تحقق پیدا میکند ،فرض کنید اگر قرار باشد که این ماشین حرکت کند باید پنج نفرآدم در ماشین باشند تا حرکت کند من میدانم که اگر زید برود در ماشین چهارتا دوست دارد که اینها ازش جدا نمیشوند به محضی که زید وارد ماشین بشود آن چهارتا هم میشینند در ماشین و ماشین حرکت میکند،ما میتوانیم بگیم که اگر زید در ماشین بنشیند ماشین حرکت میکند،در حالی که علت تامه نیست ولی ملازم با علت تامه است چون تحقق این با تحقق سایر اجزا ملازم است اگر با تحقق سایر اجزا ملازم باشد قهرا هیچگونه انفکاکی بین این علت و این شرط و جزا نیست در همه حالات اگر شرط تحقق داشته باشد جزا هم تحقق دارد ،اطلاق احوالی شرط در همه حالات محفوظ میماند خوب این را داشته باشید حالا بیاین در ما نحن فیه ، اینکه تقریب کننده در تقریبش گفته بود که اگر شرط شما علت انحصاری نباشد یک علت دیگه ای هم به کار باشد وقتی باهم اجتماع میکنند ایت مجموع من حیث المجموع علت میشود هر یک از اینها تبدیل میشوند به علت ناقصه و علت ناقصه بودن با مفاد قضیه شرطیه که علیّت تامه هست منافات دارد پاسخ این است که ما نگفتیم شرط علت تامه است ،شرط میتواند ملازم با علت تامه باشد ،این علیّت ناقصه ای که اینجا هست همیشه ملازم با علت تامه است چون علیّت ناقصه ای هست که در فرض وجود علّت تامه تحقق دارد چون فرض این است که دوتا علت وجود دارد و این دوتا علت با هم نمیتوانند تاثیر کنند ،یعنی اساسا در فرضی این علیّتش ناقصه شده یعنی همه اجزاء علت تمام است ، این علیّت ناقصه با معلول جدا نیست چون این علیّت ناقصه در فرض تحقق علّت تامه است ،اینکه آقای صدر تعبیر میکند آن علیّت ناقصه ای با اطلاق احوالی شرط منافات دارد که ذاتا علیّت ناقصه باشد این علیّت ناقصه ای که ناقصه بودنش عرضی است ،منافات ندارد،نکته اش همین است چون این علیّت ناقصه ولو علت ناقصه است ملازم با علت تامه است و ما در واقع آن بیانی که اثبات میکردیم که شرط علّت تامه است اثبات اینکه خود شرط باید علت تامه باشد نمیکند، اگر شرط ملازم با علت تامه هم باشد کافی است ،در اینجا همینجور دیگه شرط همیشه ااین علیّت ناقصه ای که به دلیل اجتماع علّتین بر معلول واحد تبدیل به علت ناقصه شده همیشه در فرض تحقق علت تامه است پس بنابراین این هیچ نافاتی با اطلاق احوالی ندارد و اثبات علیّت انحصاری را نمیکند پس بنابراین این بیان بیان تامی نیست،خوب این هم یک بیان. اینجا حالا آقای هاشمی یک نکته ای را متعرض شدند درباره این تقریب گفتند این تقریب در صورتی تمام است که ما در واقع در ناحیه جزا بتوانیم با مقدمات حکمت اطلاق جزا را نتیجه بگیریم ایشان در مورد اصل تقریب این نکته را متعرض شده بودند که اصل تقریبی که شما دارید مغتنی بر این مقدمه بود حالا تقریب آقای صدر راکه در نظر بگیرید آقای صدر تقریب اینگونه میفرمودند که اگر شرط ما یک شرط دیگری بدیل داشته باشد در صورتی که این دو تا شرط با همدیگر اجتماع کرده باشند اگر هر کدامشان جزایی را غیر از جزای دیگری به دنبال بیاورد فردی ازجزا به دنبال هر یک از این شرطها تحقق پیدا کند غیر از فرد دیگر لازمه اش اجتماع مثلین بر معلول واحد پیش می آید ایشان می گوید این اجتماع مثلینی که پیش می آید و میگویید که اشکال دارد اینها همه در صورتی است که متعلق ما واحد باشد و ما در جزا یک متعلق واحدی را اثبات کنیم بنابراین معتنی است بر اجرای مقدمات حکمت درجزا اینگونه تعبیری در کلمات آقای هاشمی است این مغتنی بر یک بحثی است یغنی ببینید میخواهد بگوید تقریب در چه جایی تمام است اینگونه توضیح میدهد میگوید ،اشکال چی بود ،اشکال این بود که یک متعلق واحد نمیتواند دوتا وجوب بهش متوجه بشود،دوتا وجوب بودن باید به یک متعلق وارد بشود اینکه متعلق ما یکی باشد یکی بودن متعلق فرع جریان مقدمات حکمت در جزا است و الا اگر مقدمات حکمت را در جزا اجرا نکنیم وحدت آن متعلق حکم استفاده نمیشود ،وحدت که استفاده نشد این تقریب اصلا جا ندارد،البته در متعلق جزا جاری میکنیم،این تصویرات متوقف بر یک تصویر خاصی است که مرحوم صدر و خیلی از اشخاص دیگه در مورد اساسا مفاد مقدمات حکمت دارند این را من بعد اشاره میکنم که مفاد مقدمات حکمت چی هست،بعد روشن میشود که این با فرمایشات آقای صدر درست است یا گونه های دیگه ای میتوانیم بحث را دنبال کنیم که این حرفها نیاید. این تقریب اولی بود که اینجا شده بود. یک تقریب دیگه ای آقای نائینی مطرح کردن حالا قبلش روشن شد که این تقریب اول به یک معنا نیاز به یکسری بحثهای دیگه ای دارد بحثهای شخص الحکم و سنخ الحکم و آن بحثها دارد باز تاکید میکنم که آن بحثها را بعدا دنبال میکنیم ، یک تقریب دیگه ای آقای نائینی مطرح کردن ،تقریب ایشان این است که ما در واقع 4 امر را باید ثابت کنیم یکی اینکه شرط و جزا بینشون علقه لزومیه وجود دارد ،یکی اینکه بینشون علیّت وجود دارد یکی اینکه علیّت تامه است و یکی اینکه علیّت انحصاریه است،علقه لزومیه را باوضع ثابت میکنیم این یک مرحله اما اینکه شرط حتما علت برای جزا هست بیان ایشان این هست که تطابق مقام ثبوت و اثبات اقتضا میکند که ما شرط را علّت برای جزا بگیریم ،ایشان میگه همینکه ما شرط را مقدم قرار دادیم جزا را مؤخّر قرار دادیم این اقتضا میکند که جزا مترتب بر شرط باشد وچون قرارباشد جزا مترتب بر شرط باشد باید در عالم خارج هم جزا مترتب بر شرط باشد یعنی جزا معلول شرط باشد،بعد سایر مقدمات را هم ضمیمه میکنند وما آنهارا ذکر میکنیم صحبت میکنیم،حالا همین مرحله را از اول ببینیم ایشان چی میخواهند بگویند،ایشان یک تعبیری دارند ابتدائاً ،میگن اینکه ما تفرع جزا بر شرط را و ترتب جزا بر شرط را از وضع نمیفهمیم از نفس اینکه مقدم را مقدم قرار داده شده وتالی تالی قرار داده شده این تفرع جزا بر شرط استفاده میشود،یک همچین بیانی دارد.یک موقعی هست ما میگیم ادوات شرط دالبر تفرع نیست هیأت وضع شده بر تفرع خوب آن یک تقریبی است که هیأت دال بر تفرع است ، ایشان ظاهر تعبیرش این هست که مستند به وضع نمیخواهند بکنند مستند به جعل و شیئ مقدماً جعل و شرط مقدماً و جزاء تالیاً قرار میدهد،مقدم و تالی یک اسم است ،آنی که شرط است اسمش مقدم است آنی که جزا است اسمش تالی است ،آن که معنایی ندارد ،اگر مراد این هست که تقدم ذکری ،چون این را زودتر ذکر کردیم آن را دیرتر ذکر کردیم ،تقدم ذکری، این دال بر این هست که دومی متفرع بر اولی هست ، هرچی زودتر ذکر کنیم یعنی متفرع بر آن است من میگم زید عمر خالد پس باید عمر متفرع بر زید باشد خالد متفرع بر عمر باشد،من از کلام مرحوم نائینی نفهمیدم که ایشان چی میخواهند بگویند ، از این کلام چی فهمیده شده ؟.مرحوم نائینی دو تا مقدمه اینجا ضمیمه کردن میگن اینکه شرط مقدم قرار داده شده بر جزا و جزا تالی قرار داده شده لازمه اش این هست که جزا مترتب بر شرط باشد،این یکی، مقدم دوم این ترتب هم باید در عالم ثبوت باشد و الا تطابق بین عالم ثبوت و عالم اثبات حفظ نمیشود ،اصالة الثبوت اقتضا میکند که اگر تطابق اثباتی وجود دارد ترتب ثبوتی هم وجود داشته باشد،آقای خویی اینجا یک پاسخی میدهد که این پاسخ درست در تقریرات تبین نشده است ولی اگر بخواهیم درست این پاسخ را تقریر کنیم به همان بحثهایی که آقای صدر اینجا مطرح کردن باز میگردد،این نکته را هم عرض میکنم آقای صدر اثبات علّیتی که در تقریب مرحوم نائینی وجود دارد که تطابق مقام ثبوت و اثبات را در چند تا تقریر دیگه ای از مفهوم شرطی آن را آورده بعضی بحثهاش را در تقریب اول ذکر کرده بعضی از آن ها را در ذیل تقریب مرحوم نائینی ،تقریراتش یک جا جمع نیست آن نکاتی که میخواهم بگم بعضیهاش دریک بحث هست بعضیهاش در بحث دیگه ای هست ،آقای صدر یک اشکال مطرح میکند آن اشکال این هست که خوب فرض کنید که در مقام اثبات این جزا متفرع بر شرط است شما میگید از مقام اثبات یک مقام ثبوت را نتیجه میگیریم خوب در عالم خارج ترتب های ثبوتی حتما ترتب علّی نیست انواع و اقسام ترتبها است که همه اش ترتب است ،ترتب زمانی، تبعی ، ترتبهای مختلفی که اقایون تعبیر میکنند،چرا شما میگید حتما باید ترتبش به نحو ترتّب علّی باشد سایر اقسام ترتب هم وجود دارد ،یک همچین اشکالی را طرح میکنند،اصل این اشکال متفرع بر این هست که ما از کلام مرحوم نائینی چه تصویری داشته باشیم ،اگر کلام مرحوم نائینی این هست که اینجوری تقریب بکنیم بگیم ترتّب علّیِ اثباتی یعنی میفهمیم که جزا در عالم اثبات معلول شرط هست ،ترتّب اثباتیی که ایشان قائل هست اگر ترتب علّیِ اثباتی باشد خوب با تطابق با عالم ثبوت هم همین معنا را میخواهد بگه در عالم ثبوت استفاده میشود ،ترتّب علّیِ ثبوتی، که این همان علّت و معلول است،فقط عمده اش این است که ایشان اصل ادّعاش خیلی ادّعای واضحی نیست ،اینکه چرا جملیه شرطیه ازش استفاده میشود که جزا مترتب بر شرط است،یک لفظ ترتب به کار برده البته یک ادامه ای هم دارد ، ترتّب و تفرّع ،ترتّبه و تفرّعه علیه،فرعیّت ، اگر ادّعای ایشان این باشد جواب آقای صدر اصلاً ربطی به این ادّعا ندارد،ایشان اصلا ادّعاشون این هست که شرط و جمله شرطیه دالّ بر مترتب بودن جزا بر شرط هست ،ترتب علّیِ اثباتی یعنی در عالم اثبات ما از علم به شرط علم به جزا را میفهمیم یعنی علم به شرط علّت است برای علم به جزا ،میگه چون علم به شرط علم به جزا هست پس باید در عالم ثبوت هم خود شرط علت باشد بر جزاء، تقریب کلام آقای نائینی اینطوری است،آن ادّعای صرف است ،حالا اگر هم به وضع هم استفاده بشود کسی ادّعا کند ، ادّعا میکند،خوب دیگری ممکن است بگوید ما همچین چیزی را نمیفهمیم که شرط باید علّت ولو اثباتیِ جزا هم باشد ،خود آن را باز باید ما تبادری با یک چیزی از این جور چیزها استفاده بشود خودش ادّعای وجدان باید بکند و امثال اینها خوود اینها هم نیاز به اثبات دارد ولو اثبات وجدانی ولی خوب به هرحال اگر کسی آن ذهنیتی که آقای نائینی مدّعی میشود بپذیرد دیگه کلام مرحوم آقای صدر را به این وجه نباید پاسخ داد که ،ما چند جور ترتب داریم این مقدار ترتب زمانی ،چون بحثش در ترتب زمانی ، اصل ترتب را بگذارید کنار اصلا ،لفظ ترتب را بگذارید کنار ،ایشان میگه شرط دال بر این هست که در مقام اثبات جملیه شرطیه، شرط علت جزا است ،چون د رمقام اثبات علت است در مقام ثبوت هم باید علت باشد ،اشکال عمده نکته دیگه ای هست که درکلام آقای خویی اشاره شده است که توضیح بیشترش در کلام آقای صدر آمده است ،آن اشکال این هست که کی گفته که اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات به آن معنایی که شما دارید اینجا قائل میشید ،اصلی هست به نام اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات ، یک معنای اصالة التطابق بین مقام ثبوت و اثبات این هست که در واقع آنچیزی که در مقام عالم خارج تحقق دارد من از آن چیز میخواهم حکایت کنم،من یک چیزی را در عالم خارج میبینم ازآن چیز میخواهم حکایت کنم،یعنی بین کلام من دال بر یک امری هست که ولو در افق متکلّم ، متکلم چیزی را در عالم ثبوت میبیند ،عالم اثبات از آن میخواهد حکایت کند ،خوب درست ،زید آمد ،آمدن زید در مقام ثبوت وجود دارد من از آمدن زیدی که در مقام ثبوت وجود دارد میخواهم از آن خبر بدهم خوب این درست،زاویه دیدهای دیگه ای هم دارد حالا فردا توضیح میدهم،اما جایی که جمله من دال بر این هست که جمله شرط علّت علم به شرط علم به جزاست ،این آیا اصلی داریم که بگه که حتما باید برها نها به تعبیر من اصلی داریم بگه همه برهانها باید به نحو برهان لمّی باشد،برهانهای إنّی همه خلاف قانون است یعنی این جمله ای که من میگم اگر ،همه حرفها مبتنی بر این بود که کلام مرحوم نائینی درست باشد، در یک مثال مصرّح بحث را پیاده بکنیم ،اگر جمله این شکلی بود اگر من بدانم بدن زید تب دارد میدانم که در بدنش عفونت وجود دارد ،آیا لازمه این مطلب این است که ثبوتا هم تب داری علّت برای عفونت باسد نمیتواند معلول باشد ،فردا سعی میکنیم این بحث را به یک جایی برسانیم.